

‘Mokh’ as an Identity Marker in the Cultural Fabric of Bafgh

Samaneh Kakavand¹

Abstract

In cultural studies, indigenous vocabulary holds significant importance in local dialects because words have been repeated over centuries within a linguistic context. Although they may gradually distance themselves from their original etymologies and reasons for naming, transmitting merely as lexical shells or suspended letters, just like signs they retain the capacity for contextual decoding. The naming of the date palm as ‘Mokh’ in Bafgh is one such cultural sign, and analyzing the rationale behind this nomenclature is the primary objective of the present study. The research question is formulated as follows: Based on written historical sources, what hypotheses underlie the naming of the date palm as "Mogh," and based on what basis can the discussion be concluded? It appears that the reasons for naming it ‘Mokh’ may relate to factors such as its utility and generosity. Additionally, changing the final letter of the word (i.e., ‘gh’) to "kh," transforming it into ‘Mokh,’ may refer to the palm's head (terminal bud) and its importance. The present study is a type of qualitative research. In terms of purpose, it is fundamental, and in terms of

1. Associate professor, Faculty of Applied Arts, Iran University of Art, Tehran, Iran.
s.kakavand@art.ac.ir

Received: June 23, 2025 - Accepted: Dec 16, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

methodology, it is theoretical-fundamental. However, based on its nature and method, it is considered historical research, concerned with analyzing the etymology of naming the date palm 'Mokh' in Bafgh. With this aim, an attempt was made to base the study on reliable written sources. Furthermore, the research approach combines descriptive-analytical and historical methods, as it examines a specific word within the linguistic context and traditions of Bafgh. Data collection in the historical dimension was library-based, while the descriptive aspect utilized observation and field interviews. The research finding indicates that, among various hypotheses such as high utility and benefit, generosity, munificence, and "Mokh" or 'Mokh' meaning 'brain,' these factors point to the reason for naming the date palm frond in Bafgh as 'Mokh.' This also supports the claim that, in a way, it has been interpreted in connection with human attributes and characteristics like generosity and possessing a brain (intellect).

Keywords: Cultural ecology, Plant sanctification, Sacredness of the date palm, Ethnography of Bafgh, Mogh in Bafgh Folk Culture.

«مغ» به‌مانند نشان هویتی در بافت فرهنگی بافق

سمانه کاکاوند^۱

چکیده

در مطالعات فرهنگی واژگان بومی در گویش‌های محلی از اهمیت زیادی برخوردارند؛ زیرا واژگان طی سده‌ها در بستر زبانی تکرار شده‌اند؛ اگرچه به تدریج از مبادی و علل تسمیه فاصله گرفته و تنها شکل و قالب لغت به‌مثابه حروفی معلق منتقل شده باشد؛ اما بازهم به‌مانند نشانه‌ای قابلیت رمزگشایی بافتاری دارد. نام‌گذاری نخل به «مغ» در بافق از آن نشانه‌های فرهنگی است که تحلیل چرایی تسمیه نخل به مغ هدف اصلی این پژوهش است. پرسش این‌گونه طرح می‌شود که مبتنی بر منابع مکتوب تاریخی، تسمیه نخل به «مغ» بر چه فرضیاتی استوار بوده و بر مبنای کدام انگاره می‌توان بحث را جمع‌بندی کرد؟ به نظر می‌رسد علت نام‌گذاری مغ بر عواملی چون سودمندی، دهش و در صورت تغییر حرف آخر واژه به «خ» و تبدیل به «مخ» به سر نخل و اهمیت آن دلالت دارد. پژوهش حاضر از انواع تحقیقات کیفی است که بر اساس هدف، در دسته بنیادی و بر اساس روش مطالعه، بنیادی نظری است؛ اما بر اساس ماهیت و روش از پژوهش‌های تاریخی به شمار می‌آید که دغدغه تحلیل تسمیه نخل به «مغ» در بافق را دارد. با این هدف سعی شده است منابع مکتوب معتبر مبنای مطالعه قرار گیرند. از سویی دیگر رویکرد پژوهش ترکیبی

۱. دانشیار گروه فرش دانشکده هنرهای کاربردی، دانشگاه هنر ایران، تهران، ایران.

s.kakavand@art.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۲ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

از توصیفی تحلیلی و تاریخی است؛ زیرا به مطالعه‌ی واژه‌ای خاص در بستر زبانی بافق و آداب و سنن آن‌ها پرداخته است. شیوه‌ی گردآوری اطلاعات در بخش تاریخی کتابخانه‌ای بوده و در قسمت توصیفی از مشاهده و مصاحبه‌های میدانی بهره جسته است. دستاورد پژوهش آنکه از میان فرضیات گوناگون نظیر پرفایده‌بودن و سودرسانی، بخشندگی، سخاوت و دهش و مخ یا مغ به معنی مغز بر چرایی تسمیه‌ی برگ نخل در بافق به «مغ» دلالت دارد و در ضمن مؤید این ادعاست که به نحوی در ارتباط با صفات و ویژگی‌های انسانی مانند سخاوتمندی و دارابودن مغز معنا شده است.

واژه‌های کلیدی: بوم‌شناسی فرهنگی، قداست‌بخشی گیاهان، تقدس نخل، مردم‌نگاری بافق، مغ در فرهنگ عامیانه بافق.

۱. مقدمه

اقلیم نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری نوع خاصی از عناصر فرهنگی از جمله واژگان بومی در هر منطقه دارد و در هر محدوده‌ی جغرافیایی پیرامون نخیلات خرده‌فرهنگی شکل گرفته است و بافق نیز از این قاعده مستثنی نیست. با آگاهی از شباهت‌ها و تفاوت‌ها در اجزای فرهنگی مناطق نخل‌خیز، مطالعات مردم‌شناسانه به ثبت و ضبط اشیاء، روش‌ها و شیوه‌ها، باورها و مصادیق گوناگون فرهنگی اهتمام دارد؛ بر این اساس بوم‌شناسی فرهنگ بافق نیز اهمیت فراوانی دارد. مردم بافق در راستای پاسخ به نیازهای مادی و معنوی در عرصه‌های گوناگونی چون هنرهای بومی و صنایع محلی، دانش‌ها و فناوری‌ها، واژگان و گویشی را ابداع، اختراع و کسب کرده و الهام گرفته است و در مقابل نیازهای آن‌ها بر رفتار و خلیات ایشان اثر گذارده است. محیط‌زیست بافق نیز در تعامل با فرهنگ پیشه‌های سنتی و موارد وابسته مانند واژگان تخصصی را شکل داده است؛ پیش از کشف معدن سنگ آهن بافق، اصلی‌ترین شغل مردم نخلداری و مشاغل معطوف به آن مانند حصیربافی بوده است؛ بنا به اهمیت حفظ و احیای میراث معنوی فرهنگی بافق، این مقاله با تکیه بر چهارچوب مردم‌نگاری تفسیری که فرهنگ را متکی بر بُعد معنایی می‌کاود، به

تحلیل معنای «مغ» نزد کنشگران بومی پرداخته است؛ به عبارتی دیگر با آگاهی از تمایز شاخص در اطلاق برخی واژگان مربوط به نخل و نخلداری، پرسش این گونه طرح می‌شود که مبتنی بر منابع مکتوب تاریخی، تسمیه نخل به «مغ» بر چه فرضیاتی استوار بوده و بر مبنای کدام انگاره می‌توان بحث را جمع‌بندی کرد؟

۲. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از انواع تحقیقات کیفی است که بر اساس هدف، در دسته بنیادی و بر اساس روش مطالعه، بنیادی نظری است؛ اما بر اساس ماهیت و رویکرد پژوهش تاریخی به شمار می‌آید که دغدغه تحلیل وقایع گذشته را دارد. متکی بر منابع تاریخی و اسناد علمی و معتبر دلایل تسمیه نخل به «مغ» در بافق بررسی شده است. با این هدف سعی شد منابع مکتوب معتبر مبنای مطالعه قرار گیرند. از سویی دیگر رویکرد تحقیق توصیفی تحلیلی است؛ زیرا به مطالعه واژه‌ای خاص در بستر زبانی بافق و آداب و سنن آن‌ها پرداخته است. شیوه گردآوری اطلاعات در بخش تاریخی کتابخانه‌ای بوده و در قسمت توصیفی از مشاهده و مصاحبه‌های میدانی بهره جسته است.

۳. پیشینه پژوهش

واژگان گوناگونی در گویش‌های بومی ایران وجود دارند که به سبب تکرار کمتر ریشه‌یابی شده‌اند از آن میان «مغ» یا درخت خرما در بستر زبانی جنوب کشور است؛ بر این اساس تبارشناسی واژه «مغ» در بافق استان یزد نیز ضروری است. شناخت علل شکل‌گیری و اطلاق نام‌ها و اسامی موجب می‌شود کلمات به‌مرور پوسته‌های معلق نشوند و سوار بر لایه‌های معنایی منتقل شوند. با این رویکرد منابع گوناگونی بررسی و مطالعه شد از آن جمله تسلیم جهرمی (۱۴۰۳) در مقاله «بررسی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به نخل و نخلداری در لهجه جهرمی» به مطالعه و طبقه‌بندی دویست واژه و

۱. مردم بافق تنها برگ درخت خرما را «مغ» می‌گویند و نویسنده طی پژوهش میدانی در این حوزه متوجه شد کنشگران بومی به اطلاق نخل به «مغ» واکنش نشان داده و درخت را نخل و تنها برگ آن را مغ می‌نامند.

اصطلاح نخل و نخلداری در جهرم به صورت اسنادی و میدانی اهتمام داشته است. تسلیم جهرمی (۱۴۰۲) در مقاله «تحلیل اساطیر آفرینش و باروری در باورها و رسوم عامیانه جنوب ایران درباره نخل (با تکیه بر شهرستان جهرم)» به واژه مُخ پرداخته و بر این عقیده است که در مناطق جنوبی ایران از واژگان دخیل از زبان عیلامی به اوستایی و پهلوی است. سعادت (۱۳۹۹) در مقاله «پراکنش جغرافیایی نخل، درخت خرما و مغ و چرایی مغ نامیده شدن درخت خرما در شماری از گویش‌های ایرانی» ضمن بررسی واژه «درخت خرما» در گویش‌های کنونی، زبان معیار کشور و زبان پهلوی، از منظر گیاهشناسی درخت را مطالعه و در رابطه با مُغ نامیده شدن خرما بر این عقیده است که آریاییان درخت خرما را نمی‌شناختند و زمانی که وارد ایران شدند و به جنوب ایران رسیدند، متوجه باور به تقدس نخل از سوی بومیان شده و از آن به بعد چون برایش واژه‌ای نداشتند، آن را مغ نامیدند؛ البته به بخشندگی درخت خرما نیز اشاره می‌کند. جانب‌اللهی (۱۳۹۸) در مقاله «یزد و بافق؛ دست‌بافته‌ها و حصیربافته‌ها» به تسمیه نخل در بافق اشاره کرده و از «مغ» نام برده است. سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی (۱۳۹۲) در سفرنامه التذقیق فی سیرالطریق به یکی از علل اطلاق مغ به نخل پرداخته و به ارتباط درخت خرما و پرورش جسم انسان ربط داده است. هنری (۱۳۵۱) در مقاله «اهمیت درخت خرما در زندگی مردم خور» به نام‌گذاری نخل به مغ اشاره می‌کند؛ اما هیچ‌یک از منابع مکتوب به ابعاد گوناگون چرایی نام‌گذاری نخل به مغ آن‌هم در محدوده مشخص مطالعاتی بافق نپرداخته و عوامل مختلف را نسنجیده بودند؛ بنابراین نوشتار حاضر از این نظر که به‌طور مشخص به بافق استان یزد پرداخته و چهار فرضیه مختلف را بررسی کرده، دارای دستاورد خلاقانه و نوآورانه است.

۴. مردم‌نگاری

شیوه‌های گوناگونی برای مطالعه فرهنگ اقوام با توجه به اهمیت شناخت آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های انسانی به‌کار می‌رود. از آن میان مطالعات مردم‌شناسانه است و مردم‌نگاری یکی از آنهاست. مطالعات مردم‌نگاری به صورت ساختاریافته بر فرهنگ مردم متمرکز شده است و بدان می‌پردازد. مردم‌نگاران بیشتر مشارکتی و در

تعامل با بومیان به استخراج اطلاعات اقدام می‌کنند؛ به بیانی دیگر مردم‌نگاری نوعی مشارکت و ورود به حیطه و میدان پژوهشی است و از محدود روش‌هایی است که به‌واسطه حضور فعالانه و از فرط میزان هم‌کنشی، پژوهشگر خود بخشی از میدان پژوهش به‌حساب می‌آید؛ بنابراین، مردم‌نگاری تنها روشی توصیفی نیست بلکه به‌نحوی نوعی تحلیل محسوب می‌شود؛ به عبارت دیگر، مردم‌نگار با تکیه بر ساختارهای تفسیری و استنباطی، پدیده‌های فرهنگی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. به دیگر بیان، وسعت بخشیدن به گستره شناخت فرهنگی انسان از اهداف قوم‌نگاران است و ایشان جوامع گوناگون انسانی مثل عشایری، روستایی و آفرینش‌های فرهنگی ایشان را مورد مطالعه قرار می‌دهند.

در مجموع مردم‌نگاری از انواع پژوهش‌های میدانی است که پژوهشگر متکی بر ارتباطات دوسویه انسانی به گردآوری داده‌های اطلاعاتی و برآیندهای فکری و فرهنگی اجتماع مورد مطالعه می‌پردازد؛ در ضمن از طریق مشاهده مستقیم و حضور فعال در میدان، با کمک ابزارهایی مانند انواع مصاحبه‌ها، تهیه پرسشنامه و ضبط سمعی و بصری مشاهدات به استخراج معلومات در حین گفت‌وگو اهتمام می‌ورزد. مردم‌نگاران پیش از حضور در میدان پژوهش، جهت آشنایی سطحی با نمونه پژوهش به مطالعات مقدماتی پرداخته و در میدان تحقیق نیز به گردآوری هدفمند اطلاعات و مشاهده دقیق جزئیات، مصاحبه با مطلعان و صاحبان نظر و درنهایت نگارش دقیق متن نهایی می‌پردازند؛ بدین ترتیب مردم‌نگاران مبتنی بر بوم و اقلیم، هرآنچه ابعاد زیستی یک قوم را شکل و معنا می‌دهد مطالعه می‌کنند. درک شباهت‌ها و تفاوت‌های اقوام مستلزم شناخت سبک زندگی ایشان است و نحوه تفکر و معیشت هر قومی در فرهنگ آن‌ها بروز می‌یابد. پژوهشگران در جست‌وجوی تمامی عناصر فرهنگی در جامعه مورد مطالعه هستند و بر این باورند محیط طبیعی زیست بر اندیشه و تفکر اقوام و در پی آن بر مصنوعات فرهنگی ایشان اثر می‌گذارد.

۵. نخل

در فرهنگ ایرانی درخت زندگی، نوعی رستنی است که عامل حیات‌بخشی و سودرسانی است و در هر برهه و یا به اقتضای جغرافیا دچار جای‌گشت شده است.

درختی که دربردارندهٔ بُن‌یاختهٔ انواع درختان و رستنی‌ها بوده و عنصری هستی‌بخش شناخته می‌شود. به دلایل گوناگون در طول تاریخ در پیکرگردانی‌های «درخت زندگی»، نخل نقش اساسی ایفا کرده است: «از گیاهان خرمابن که گیاه دوپاره خوانده شود، (به اندازه) همه گیاهان میان آسمان و زمین ارزد» (بهار، ۱۳۹۵: ۹۰)؛ بنابراین نخل کالبد و تجلی دیگری از درخت زندگی بوده است: ثمربخشی، سبزیگی و شباهت به انسان، اهمیت نخل در نظام باغداری موجب شده است نخل درختی زندگی بخش و مقدس به‌شمار آید؛ علاوه بر آن بهره‌مندی از تمامی بخش‌های درخت و تأمین نیازهای خوراکی و بافته‌های حصیری نخل را در جایگاهی مقدس قرار داده است. پیشیان، باروری، نعمت، توانگری، بخت و اقبال و تندرستی و در مرحلهٔ بالاتر بی‌مرگی و حیات جاودانی و جوانی همیشگی را در درختان تصور می‌کردند؛ از این رو انسان، درختان را به‌مثابه نمادی اساطیری از جنبه‌های مختلفی مقدس می‌شمرد» (تسلیم جهرمی، ۱۴۰۲: ۵۲). چرخش و تحول کارکرد مادی درخت خرما به سوی کارکرد معنوی در فرهنگ ایرانی خاصه در پراکنش جغرافیایی نخل قابل‌تأمل است. به‌نظر می‌رسد خرما از گذشته نقش تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد و خوراک بومیان داشته و اکنون نیز دارد. باور به جایگاه معنوی نخل، بی‌ارتباط با چرخش و دگرگونی کارکرد مادی و فایده‌ای گیاه به کارکرد معنوی آن نیست: «حس دوسویهٔ تملک و وابستگی بین انسان و گیاهان تأثیر بسزایی در جهان‌بینی بشر نسبت به جایگاه گیاه در زندگی‌اش داشته است. همان‌طور که گیاه برای زنده‌ماندن به نقش حمایتی و پرورشی انسان نیاز دارد، انسان نیز برای حیات خویش وابسته به گیاهان است. این ارتباط موجب حس متافیزیکی در ناخودآگاه بشر در قبال گیاهان بوده است» (متین، ۱۳۹۲: ۱۹۵). پیوستگی زندگی درخت و انسان خاصه در مناطق کویری نمود بیشتری می‌یابد؛ جایی که تنوع درختان میوه کمتر است: «هرچه را بار به خواربار مردمان میهمان است و سالوار است، مانند خرما، گُنار، انگور، به سیب، باد رنگ و انار و شفتالو و امرود و انجیر و گوز [جوز= گردو] و بادام و دیگر از این‌گونه میوه خوانند» (بهار، ۱۳۹۵: ۸۷)؛ بنابراین متکی بر روایت بندهش (بندهشن)، خرما میوه‌ای است که نقشی مهم در زندگی مردم داشته است، به همین

سبب درختان و گیاهان بومی هر منطقه‌ای ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ آن سرزمین دارند؛ میراث مادی بسیاری بر این ادعا گواه‌اند؛ تصویر (۱).



(تصویر-۱): مهر متقوش به درخت نخل، عصر هخامنشی (احتمالاً داریوش اول)، (URL)

هنگامی که اهمیت گیاه، درخت، جانور یا هر عنصر طبیعی دیگری در زندگی انسان محرز شود، بشر زمینه‌های ورود آن را به عرصه‌های اسطوره، مذهب، ادبیات و هنر می‌گشاید و از این رهگذر باورهایش را می‌پروراند و بدان مشروعیت می‌بخشد. فراتر از کالبد مادی مظاهر طبیعی رفته و آغازی بر قداست‌بخشی بوده است: «در فرهنگ‌ها هر گیاه و درختی به ذات خود مقدس نیست و ارزش اعتبار معنوی ندارد. ارزش قدسیانه گیاهان به رابطه و پیوند آن‌ها با اولیاء و مقدسان و نمونه مثالی، یا پیوندشان با مجموعه‌ای از اعمال آیینی و اوراد و عبارات دعایی وابسته است که پنداری گیاهان و درختان را از امر نامقدس عالم مادی جدا می‌کند و جنبه تقدس به آن‌ها می‌دهد» (بلوکباشی، ۱۴۰۲: ۱۵۱). گمان می‌رود سودمندی و فایده‌مندی مؤلفه‌ای مهم برای متمرپنداشتن عناصر طبیعی نزد انسان بوده است؛ به نگاهی دیگر تقدس پنداری رابطه معناداری با برکت‌بخشی داشته است. اینکه درخت (نخل) را به نام یکی از اولیاء، پیامبران و بزرگان ادیان مزین کنند تا متبرک و پربرک شود؛ اما زمینه‌های قداست نخل مفصل است و در بخشی دیگر به‌طور مبسوط بدان پرداخته شده است. ثمربخشی و زیبایی نیز از دلایل قداست‌بخشی بوده است: «در بین‌النهرین سدر، نخل و تاک و انار به‌علت سودمندی و زیبایی‌شان مقدس بوده‌اند» (صدقی، ۱۳۹۸: ۳۹)؛ بنابراین مبتنی بر مؤلفه جغرافیای درختان بومی، باورهای پرستشی، حرمت و قداست برای عناصر طبیعی یادشده، به سبب وابستگی زیست انسان به آن‌ها شکل گرفت. به نظر می‌رسد در پی

صورت‌بندی رابطه‌ی مادی- معیشتی انسان با درختان بومی، در لایه‌ی بعدی ارتباط معنوی و قداستی به‌وجود آمده است. گستردگی ارتباط نخل و نظام فکری ایرانی موجب التزام به مطالعه در ساختاری چندوجهی است؛ با این وصف پی‌جویی نخل در متون کهن راهگشا است. با این تعبیر منظومه‌ی درخت آسوریگ، نخستین مصداق است: «درخت آسوری منظومه‌ی مفاخره‌آمیزی است میان بز و نخل که به زبان پارسی یا پهلوی اشکانی سروده شده... احتمالاً ایرانیان این نوع ادبی را که دارای خصوصیات ادبیات شفاهی است، در ادوار قدیم از بین‌النهرین اقتباس کرده‌اند. نمونه‌هایی از آن در متون سومری- اکدی دیده می‌شود. درخت آسوری با توصیف کوتاهی از یک درخت بی‌آنکه صراحتاً از آن نام‌برده شود، به شکل معما یا چیستان، از زبان شاعر آغاز می‌شود و با این توصیف شنونده یا خواننده پی می‌برد که منظور نخل است» (تفضلی، ۱۳۷۸: ۲۵۶). نکته‌ی حائز اهمیت اینکه: «درخت همچون نماد و مظهر نوع درختان» (اقتداری، ۱۳۵۴: ۱۱۵۶)، در منظومه‌ی پهلوی درخت آسوریگ، همانا نخل، معرفی شده و تأییدی بر جایگاه نخل به‌عنوان نماد و تجسم همه‌ی درختان است: «نخل در این منظومه نماد زندگی پیشرفته (زندگی کشاورزی) و بز نماد زندگی عقب‌افتاده‌ی بیابان‌نشینی و صحراگردی است. در این منظومه، درخت خرما و بز درباره‌ی سودها و هنرهای خود داد سخن می‌دهند... سخن نخل به‌ویژه بر اثر است و بز را نهایتاً مجاب و خوار می‌کند، به‌عبارت‌دیگر فواید زندگی کشاورزی بر زندگی شبانی نهایتاً چیره می‌شود» (ضابطی جهرمی، ۱۳۸۹: ۲۸۴)؛ البته نقطه‌ی توجه بر اهمیت نخل، به‌مثابه نماینده‌ی انواع درختان است: «درخت، حتی درخت مقدس در همه‌جا وسیله‌ای آیینی و خاص شعائر مذهبی نیست، بلکه شکلی نمادین از یک کلیت است که از حد این کلیت فرا می‌گذرد و در نتیجه این شکل نمادین تبدیل به وسیله‌ی آیینی می‌شود» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۲: ۱۸۷)؛ بر همین اساس نخل به‌طور کلی نمایانگر درخت است؛ اما عواملی موجب شده درخت خرما در متون مذهبی و آیینی زردشتیان، مسیحیان، مسلمانان و سایر ادیان مهم و نمادین به‌شمار آید؛ اگرچه فارغ از نوع مذهب و باورها: «ستایش چنار کهن و درخت‌های دیگر مانند سرو، خرما، انار و جز آن‌ها خاص ایرانیان نیست و در فرهنگ اکثر اقوام جهان وجود دارد» (بهار، ۱۴۰۲: ۴۷). بر همین منوال نخل نیز متناسب با مبانی

ادیان گوناگون از عالم مادی جدا و جنبه تقدس یافته است. حتی در باور جوامع ابتدایی: «جهان عموماً جاندار است و گیاهان و درختان از این قاعده مستثنا نیستند، به نظر او آن‌ها نیز چون خود او [انسان] روح دارند و بر همین اساس با آن‌ها رفتار می‌کند» (فریزر، ۱۳۸۸: ۱۵۳). مبتنی بر دیدگاه‌های تطورگرایانه؛ با وسعت نظر و گسترش بینش انسان در عرصه باورهای آیینی و دینی، نمود اعتقادات گاهی دچار دگردیسی و جای‌گشت شده؛ اما بر مرکز و مدار نخستین با ماهیت فطری شکل گرفته است. باور به جانداری درختان موجب شده است انسان برای رستنی‌ها نیز دو جنس نر و ماده قائل باشد.

بُن و تبار باور به نرینگی و مادینگی گیاهان در اسطوره‌شناسی ایرانی، به «مشیه و مشیانه» می‌رسد: «از نطفه گیومرث که بر زمین ریخته می‌شود پس از چهل سال شاخه ریواس می‌روید که دارای دو ساق و پانزده برگ. این پانزده برگ مطابق با سال‌هایی است که مشیه و مشیانه، نخستین زوج آدمی، در آن هنگام دارند... این دو گیاه به‌صورت انسان درمی‌آیند و «روان» به گونه مینوی در آنان داخل می‌شود» (آموزگار، ۱۳۷۴: ۴۵). جای‌گشت انسان به گیاه دلالتی تلویحی به توت‌میسیم دارد: «انسان - به سبب پیدایش نخستین نوع یا جفت خویش از گیاه و توت‌شدن گیاه - خود را با گیاه یکی می‌پندارد، از متعلقات او (یعنی: خون، خوی، اشک و اندام‌ها و خاک‌گور) نیز گل و گیاه و درخت چونان «خود»، «نمود» یا «همتای دیگر» انسان می‌روید» (آیدنلو، ۱۳۸۴: ۱۰۹). به تعبیر دیگر: «چون «انسان» درگذشت، نطفه او بر زمین فرو رفت از تن او که از فلز بود، انواع مختلف فلزات به زمین رسید و از نطفه او مشیه و مشیانه (مشی و مشیانه) که نخستین زوج بشر بودند، از زمین رویدند» (هینلز، ۱۳۶۸: ۹۲). شباهت رفتاری درخت خرما (نخل) به انسان، افسانه عاشق‌شدنش، آمیزش و باروری آن شباهت فراوانی به مشی و مشیانه دارد. درختان و گیاهانی که هر دو جنس نر و ماده را دارند و قابلیت زایش و باروری وجود دارد؛ برخلاف برخی موجودات طبیعی مانند طاووس که میان دو رسته نمادهای خیر و شر در ادوار گوناگون جابه‌جا شده؛ نخل همواره مقدس شمرده شده و منفعت داشته است: «نخل از درختان نادری است که نظر

فیلسوفان جهان اسلام را همچون آفریده‌ای بی‌نظیر و استثنایی به خود معطوف داشته است. درخت نخل را مظهر و ممثلی از «ارض آسمانی» دانسته‌اند و «نخله مریم» را که اشاره به نخلی دارد که بنا بر وحی منزل خداوند در قرآن، ولادت شگفت و معجزه‌نمای حضرت عیسی (ع) در زیر آن روی داد، با «نخله آسمانی» در نزد پیروان دوازده‌امامی ارتباط داده‌اند (بلوکباشی، ۱۴۰۲: ۱۵۱)؛ به نظر می‌رسد همراه با رواج کاشت نخل در ایران به تأسی از میان‌رودان، باور به تقدس آن نیز منتقل شده است. چندین ویژگی موجب شده است که نخل نزد مردم مقدس شمرده شود: «هم‌زیستی چند هزارساله این مردم با نخل، قابل‌استفاده‌بودن غالب قسمت‌های این درخت [نخل] چون برگ، تنه و لیف برای تولید محصول و جایگاه غذایی و سودمندی میوه رطب برآمده از نخل که به توصیه اولیای دین پاکیزه‌ترین و بهترین است» (کلاه‌کج و بنی‌تمیم، ۱۴۰۱: ۶۳)؛ به عبارتی دیگر سودمندی نخل ارتباط معناداری با تقدس درخت دارد: «در مناطق خرماخیز ایران، درخت خرما و میوه آن نه تنها نقشی اساسی در اقتصاد محل و معیشت مردم دارد، بلکه، به نوعی، از جایگاه ارزشمند در باورها، رفتارها و مناسک آن‌ها برخوردار است» (متین، ۱۳۹۲: ۱۴۶). تمرکز بر قداست درخت به سبب پرفایده‌بودن، به تدریج نخل را فراتر از یک آفریده طبیعی برده و در دسته موجودات فراطبیعی و عجیب قرار داده است: «نخل خرما است و این درخت درختی مبارکست و در اصل درخت پیچیدگی ندارد و قامت راست دارد. درخت نر از درخت ماده پیدا بود... هر شاخی را کی ببرند به جای باز ناید چو عضو آدمی. لیف دارد چون موی و بر پشت استخوان وی نقطه بود چون رحم نهال از آن روید... ابو حاتم سجستانی گوید «خرما انعام آفریدگار است بر اهل اسلام و در بلاد کفر نباشد نه در حبشه و نوبه و زنج و هندو نه در ترک مگر به زمین بربر کی لشکر اسلام دانه چند بیفکنند، آنجا برست.» درخت وی چون درست در سقف افکنند بشکنند، چون بدو شاخ کنند نشکنند. این میوه در بلاد اسلام است» (محمد طوسی، ۱۳۴۵: ۳۲۴). در همین ارتباط قزوینی در «عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات» می‌نویسد: «نخل درختی مشهور و مبارکست و از عجایب او آنست که نباشد الا در بلاد گرمسیر و دیار اسلام و درخت خرما از نعمت‌هایی است که باری تعالی اهل اسلام را بدان کرامت کرده است و پیغمبر (ص)

فرموده است اكرموا عمتمكم النخله و از بهر آن را عمه خوانند که باری‌تعالی او را از فضله گل آدم (ع) آفرید و درخت نخل به آدمی ماند از چند وجه اول آن‌که قامت مستوی دارد. دوم آنکه او را ذکر و انشی بود«(قزوینی، ۱۳۶۱: ۲۴۵). اهمیت نخل به حدی است که در نقاط مختلف ایران اسامی متنوع و گوناگونی داشته و آیین‌هایی پیرامون آن شکل گرفته است.

۶. نخل به‌مثابه نشان فرهنگی بافق

اقلیم، جغرافیا و در محدوده وسیع‌تری محیط طبیعی تأثیر ژرفی بر فرآورده‌ها و تولیدات فرهنگی انسان دارد. متأثر از طبیعت و بوم، پیشه‌ها، خوراک، پوشاک و به‌طورکلی شیوه تفکر و نحوه زیستن در انسان شکل می‌گیرد. کویر نیز محیط زندگی گونه‌هایی از جانوران و موجودات زنده بوده و پوشش گیاهی خاصی دارد؛ اما در میان درختان تنها برخی از آن‌ها با آب‌وهوای کویری سازگارند و طی دوره‌های گوناگون دوام داشته و باقی‌مانده‌اند؛ از آن جمله نخل در طبیعت بافق است؛ تصاویر (۲ و ۳).



(تصویر-۲): نمایی دور از نخلستانی در بافق (منبع: نگارنده)



(تصویر-۳): نخلستان، بافق (منبع: نگارنده)

زیستگاه درخت خرما یا نخل «سرتاسر مناطق جنوبی و قسمت‌هایی از مناطق داخلی‌تر فلات ایران... تقریباً در تمامی مناطق جنوبی، جنوب شرقی و شماری از مناطق داخلی‌تر به‌ویژه در حاشیه کویر است» (سعادت، ۱۳۹۹: ۴۶). پراکنش مکانی نخل از گذشته مورد توجه جغرافی‌دانان، تاریخ‌نگاران و گردشگران بوده است: «نخل در بابل فراوان است همان‌گونه که در ساحل پارس و شوش و کرمانیا فراوان است» (استرابون، ۱۳۹۶: ۳۲۴). رستگاه اصلی نخل را نقاط مختلفی یاد کرده‌اند: «اصل درخت خرما را از عربستان و آفریقای شمالی و یا بلوچستان نام برده‌اند و در نقاط گرمسیر و نیم‌حاره کشور کشت می‌شود و در خوزستان و قسمت جنوبی فارس و کرمان و بلوچستان و همچنین در عقدای یزد واحه‌های مرکزی ایران مانند خور و بیابانک و طبس و بیاضه و چوپانان و قریه نیشابور کویر و جندق و فرخی می‌روید» (ثابتی، ۱۳۴۴: ۲۵۳ و ۲۵۴)؛ برای مثال هرمزگان و فارس از گذشته دارای نخلستان‌های فراوانی بوده است: «نزد مردم سرزمین‌های گرمسیری فارس، نخل همواره جایگاه ارزشمندی داشت. پایداری نخل در برابر خشکی و سازگاری آن با آب‌وهوای گرم و میزان ثمردهی فراوان، از ویژگی‌های مهم طبیعی این درخت است. مردم

خطه یادشده نیز با توجه به این ویژگی‌ها از دوران پیش از اسلام به اهمیت نخل پی برده بودند» (ابراهیمی و دیگران، ۱۴۰۰: ۵۲). استان هرمزگان خاصه میناب نیز از رویش گاه‌های مهم درخت نخل در ایران است. به حدی که: «پرمحصولی و گوناگونی فراورده‌های نخل و تیندگی آن در زندگی به تدریج درون باورها و اعتقادات مردم ریشه دوانده است به گونه‌ای که حضور مشتقات نخل از تولد تا مرگ در مراسم مختلف دیده می‌شود» (قاسم‌پور مقدم و سعیدی، ۱۳۹۸: ۱۲۲ و ۱۲۳). بافق پوشش گیاهی و نخلستان‌های فراوانی دارد؛ حال آنچه در حوزه مطالعات فرهنگی اهمیت دارد، جایگاه نخل به مثابه یکی از شاخصه‌های هویتی بافق است.

۷. نخل در بافق

نخل به نوعی معرف هویت و فرهنگ بافق است؛ به عبارتی دیگر هویت بافق در بستر نخلستان شکل گرفته است و بسیاری از مناسک، آیین‌ها، نظام خوراک، هنرهای بومی و پیشه‌های سنتی منطقه با درخت خرما پیوند دارد. در مناطق نخل خیز ایران به سبب اهمیت و ارزش درخت خرما، تمامی اجزا و قسمت‌های آن، همین‌طور مراحل کار در ارتباط با نظام خوراک و صنایع دستی و هنرهای بومی از نام خاصی برخوردار است؛ اما آنچه اهمیت دارد اطلاق «مغ» به برگ درخت خرما در بافق است. ^۱بهار در شرح واژگان بندش در بخش «درباره چگونگی مردمان» می‌نویسد: «Pesi Muy: پیش در فارسی به معنای شاخ و برگ خرما است و موع و مغ به معنای درخت خرما است» (بهار، ۱۳۹۵: ۱۸۰). در نواحی دیگر ایران نیز نخل و اعضای آن، اسامی گوناگونی دارد: «در خوزستان «شَعَف» Saaf در هرمزگان و سیستان «پیش» Pis در ده سلم «مهر» Mahr در بافق کرمان «مغ» Moq در بوشهر «شهار» Sahar یا «گرده» Gordi و یا گرز Gorz نامیده می‌شود» (کریم‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۷). در برخی از مناطق ایران مانند جنوب فارس به ویژه جهرم نخل اسامی متنوعی مانند: تَرُک،^۲

1. Moq

۲. در سایر نقاط ایران حرف «غ» به «خ»، «ک» و «گ» نیز تبدیل شده و به ترتیب به نخل «مخ»، «مک» و «مگ» نیز گفته می‌شود؛ اما اطلاق «مغ» به معنی برگ نخل و نه درخت خاص بافق است.

3. Tarok

فسیل یا فسیله^۱ و مُخ دارد (تسلیم جهرمی، ۱۴۰۳: ۵۳-۵۶). در وجه تسمیه خرما بسیار زیاد است، البته حضور نگارنده در شهرستان بافق و گفت‌وگو و مصاحبه با مطلعان محلی نشان از آن داشت که «مُغ» در بافق به معنی برگ نخل است؛ اگرچه نویسنده کتاب «نخل در فرهنگ ایرانی»، بافق را بخشی از کرمان لحاظ کرده، اما بافق استان یزد را مطالعه کرده است. در «فرهنگ فارسی به پهلوی» معادل نخل واژه مغ (Moq) درج شده است (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۵۱۹)؛ اگرچه حرف انتهایی واژه، گاهی به گونه‌ای دیگر تلفظ می‌شود: «در جنوب آن را مخ (Mox) و برخی مناطق «مک - Mok: درخت خرما، نخل = مک» (ستوده، ۱۳۳۵: ۱۷۱)؛ به بیانی دیگر: «صورت (x) در زبان فارسی بازمانده اصوات هند و اروپایی q, gh و آریایی قدیم k و g است» (باقری، ۱۳۸۰: ۲۳۵)؛ برای مثال در زبان کردی برخی واژگان مانند «داغ» و «باغ» به ترتیب «داخ» و «باخ» تلفظ می‌شود. بر این قاعده تنوع واژگانی «مغ»، «مخ»، «مک» و «مو» به درخت خرما و انگور قابل درک است. با این حساب از منظر مردم‌شناسی توجه به اسامی گیاهان و درختان با توجه به فرهنگ بومی و محلی قابل تأمل بوده و نشان از محتوا و پیشینه‌ای ژرف دارد. پس از گذشت زمان تکرار برخی واژگان، آن‌ها را در دسته کلمات تکرارشونده قرار می‌دهد و به‌ندرت به خاستگاه و تبار آن توجه می‌شود؛ به عبارتی دیگر واژه از زمینه‌های بافتاری دور شده و تنها به‌مثابه فرم و به‌دلیل انتقال پیاپی در بستر فرهنگ شفاهی دوام می‌آورد.

۸. بوم‌شناختی «مغ» در بافت فرهنگی بافق

نام‌نهادن برگ «نخل» به «مغ» در گویش مردم بافق از دیربگی نخل در فرهنگ منطقه یادشده حکایت دارد و از سویی دیگر پیوند واژگانی با توجه به اطلاق نخل به مغ در هرمزگان، مخ در جهرم استان فارس، مک در سیستان و بلوچستان و کلماتی مشابه در مناطق دیگر، اما از چه روی واژگان «نخل» و «مغ» هم‌معنا شده و هم حضورند؟ به‌نظر می‌رسد در تبیین اطلاق «مغ» وابستگی دو نظام خوراک و معیشت (پیشه) به نخل از اهمیتی دو چندان برخوردار باشد. اسطوره‌شناختی از این منظر که مبین حقایقی از تفکر گذشتگان و جاری در زیست انسان امروز است، زمینه‌ای مناسب در تبیین هم‌حضور نخل و «مغ»

خواهد بود: «اسطوره تأثیر مناسک را تضمین می‌کند و حامل یک سلسله قواعد عملی برای رفتار انسان است... در واقع، اسطوره یک توصیف عقلایی و یک تجسم و تصویری هنری نیست، بلکه دستورالعملی است که بیانگر عقیده و حکمت گذشته است» (مالینوفسکی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)؛ بنابراین تنیدن اسامی، داستان‌ها، مناسک و به‌طور کلی عناصر فرهنگی حول محور نخل از باورها و عقاید مردم بافق روایت می‌کند. گیاهان و درختان در ادوار گوناگون زندگی انسان و گذار از مراحل مختلف و سیر پیشرفت بشر نقش داشته‌اند: «ما با بازشناسی نقش گیاهان در آیین‌های مربوط به تولیدمثل و باروری، زایش، بلوغ، همسرگزینی و مرگ به رابطه کهن و عمیق انسان با گیاه پی‌می‌بریم و درمی‌یابیم که در فراسوی تاریخ، گیاهان تا چه حد در عبور انسان‌ها از دوره‌های سخت به زندگی توأم با مدنیت مؤثر و مفید بوده‌اند» (متین، ۱۳۹۲: ۱۲ و ۱۳). اهمیت گیاهان به حدی است که گاهی منجر به مقدس‌پنداری آن‌ها در تاریخ اندیشه بشری شده و از باورهای ابتدایی بشر نشئت گرفته است؛ در این رابطه در بافق نیز، درخت خرما و اجزای آن گرمای داشته و دارای جایگاه والایی است. مردم بافق نخل را مانند انسان دانسته و پیرامون آن مناسکی انجام می‌گیرد. تفاوت بافق با سایر نخل‌نشینان ایران آمیختگی سنت زردشتی با خرده‌فرهنگ نخل‌داران منطقه است. استان‌های کرمان و یزد از گذشته محل سکناي زردشتیان بوده است؛ بسیاری از باورهای ایشان تباری باستانی دارد؛ بنابراین ریشه مقدس‌پنداری نخل را می‌توان در متون کهن جست: «زردشت از اهورامزدا پرسید ای آفریدگار چگونه ستایش تو را به جای آورم اهورامزدا در پاسخ گفت ای اسپنتمان زرتشت تو باید به نزدیک گیاه از زمین روئیده روی و چنین گوئی درود به تو ای گیاه زیبای توانای خوب روئیده تو ای نیک مزدا آفریده‌ای گیاه مقدس» (پورداوود، ۱۳۵۶: ۵۵۸). طی مطالعات میدانی «مُع» در فرهنگ بافق جایگاهی مقدس داشته است و احتمال دارد نامیدن نخل به «مُع» ارتباط معناداری با اهتمام بر قداست بخشی درخت داشته باشد: «مردم نخل را «مُع» می‌نامند که به معنی پیشواست و از این رو، این درخت برایشان مهم و مقدس است و برای آن ارزش و احترام فائلد» (قاسم‌پور مقدم و سعیدی، ۱۳۹۸: ۱۰۶)؛ بنابراین ورود نخل به نظام و ادبیات دینی به ضمانت نام «مُع»، می‌تواند از این قاعده پیروی کند؛ اما پیرامون این مسئله که چرا برگ درخت خرما در بافق، «مُع» نام گرفته است را باید در بسترهای مختلف مطالعه کرد و مبتنی بر بافتار بافق بدان

پرداخت. به نظر می‌رسد تقدس، نظام وقف و مواردی مشابه هر یک زمینه‌ای را جهت تحلیل بوم‌شناسی فرهنگی مُغ (برگ درخت خرما) در بافق فراهم می‌کند.

سودمندی نخل: نام‌گذاری نخل به «مُغ» مبتنی بر رویکرد قداست‌بخشی به درخت در بسترهای باورهای زردشتیان مبنی بر تقدس روحانی زردشتی یا مُغ، نخستین فرضیه‌ای است که می‌تواند تمهیدی برای کندوکاو در این زمینه باشد؛ به عبارتی دیگر مفروض است که به سبب سودمندی و فایده بی‌شمار درخت خرما از یک‌سو و تداوم نیازمندی بشر به آن از جهتی دیگر، قدرت و توانایی درخت فراتر از یک موجود طبیعی دانسته شده است، پس تغییر طبقه و کاست درخت نخل از عالم گیاهان و قائل به جایگاهی آیینی و منتسب به روحانیان دین (مغ) فرضیه اول است. رد و تأیید انگاره یادشده منوط به اطلاع از وضعیت مغان نزد مردم و متون اصیل دین زردشتی است. به احتمال مغان نزد مردم به سبب دین آگاهی شفاهی، از قدر و منزلت فراوانی برخوردار بوده‌اند؛ اما متون مستند به نحوی دیگر گواهی می‌دهند: «در اوستا برای روحانیون عنوان آثرون آمده است... در اوستا از واژه مغ خبری نیست، جز یک مورد «یسنا=۶۵/۷» که از اصطلاح مُغوتبش Moyu- tbiš که موردی مشکوک است به معنی «دشمن مغ» یادشده که شاید اصولاً از Maga به معنی «شرکت» باشد که اصولاً با «مُغ» و آنچه منظور است ارتباطی ندارد و این واژه اخیر به معنی انجمن و مجمع نیز هست» (رضی، ۱۳۸۵: ۷۱)؛ از جهتی دیگر در شمار عواملی که رد فرضیه قداست‌بخشی نخل در پی وابستگی به مغ را به دنبال دارد، مسائل واژگانی و زبان‌شناختی است؛ زیرا مغ Magu که در کتیبه‌ها تنها اصطلاح است برای روحانی، در حالی که در اوستا این مفهوم را نداشته و برای مرد روحانی و مرد دین واژه یا اصطلاح Atharvan معمول است» (رضی، ۱۳۶۶: ۵۷)؛ البته در حال حاضر چنین امکانی وجود دارد که میان باورهای عامه و تبار واژگان تمیز قائل شد؛ چون درهم‌تنیدگی اعتقادات مردمی با آنچه سینه‌به‌سینه دریافت کرده بودند و نه بر مبنای متونی که احتمال داشته از دسترس عموم خارج بوده، شایان توجه است.

بخشندگی و دهش: نخل پرفایده و سودمند بوده و یکایک اجزای آن مفید به شمار می‌آمده، مصداقی از دهش و سخاوت (Maga) بوده است: «مفسران اروپایی اوستا، این کلمه را

به‌معنای مختلف گرفته‌اند. اگر این کلمه را با لغت سانسکریت مگهه^۱ که به معنی ثروت و پاداش و دهش است مربوط دانسته به معنی دهش و بخشش بدانیم مقرون‌تر به صواب است» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۷۷۹).

«کلمه مغ چون بر انسان اطلاق می‌شود عبارت است از انسانی که تربیت‌کننده جان و آیین است. درخت خرما را هم به‌همین مناسبت مغ گویند؛ چون‌که از یک اصله نخل، ممکن است کلیه لوازم زندگانی انسان از ماکول و مشروب و ملبوس و کتابت و خانه و مسکرات و غیره تدارک شود؛ حقیقتاً مغ تربیت‌کننده جسمانی انسان است، نخل و موبد را به همین لحاظ مغ گفته‌اند» (سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی، ۱۳۹۲: ۶۴).

با این حساب از آنجا که در بافق و بسیاری از شهرها نخل به‌مثابه قربانی حساب می‌شود و از اصطلاح کشتن و قربانی کردن استفاده می‌کنند، شاید قربانی نخل و توزیع پنیر آن (دل خرما) قربانی شده مصداقی از دهش و سخاوت باشد. حین پژوهش میدانی در شهر بافق، مراسم قربانی نخل در یکی از باغ‌های هنیه از محلات بافق مشاهده و ثبت شد؛ تصاویر (۴، ۵ و ۶). در پایان مطابق سنت قربانی نخل، پنیر یا قلب آن، تصویر (۷)، را میان حاضرین توزیع کردند.

بدین ترتیب اگرچه گذر زمان مراسم قربانی نخل را از زمینه‌های اسطوره‌ای و آیینی دور نموده و تنها تکرار آن به جهت منافع نخل‌های ماده به‌منظور گسترش فضای رشد آن‌ها انجام می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد پیوند قربانی نخل با مذهب و ارکان مذهبی پیش از اسلام مستحکم بوده است واژه «مغ» در ادبیات شفاهی و عامیانه بافق مانند سایر مناطق نخل‌نشین جای دارد که نشان از غنای فرهنگی و استمرار واژگان اصیل در گویش مردم منطقه مزبور دارد؛ بنابراین مفروض است میان تسمیه نخل به مغ، سخاوت و بخشندگی و قربانی (مغ) در بافق که نوعی قربانی بی‌خون لحاظ می‌شود ارتباط معناداری وجود داشته باشد. اطلاق نام «مغ» به برگ نخل در بافق و «مغ» به نخل و «مغستان» به نخلستان در سایر مناطق نخل‌خیز ایران و به انضمام وجود روستاها و بخش‌هایی با نام «مغ» در استان‌های سیستان و بلوچستان و هرمزگان مؤید ارتباط فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی استان‌های یادشده و پیشینه کهن واژه یادشده و استمرار حضور آن در میان واژگان بومی است.



(تصویر-۴): نخل نر نشان شده برای قربانی، فروردین ۱۴۰۳، بافق (منبع: نگارنده)



(تصویر-۵): نخل نر نشان شده برای قربانی، فروردین ۱۴۰۳، بافق (منبع: نگارنده)

| «مُغ» به مانند نشان هویتی در بافت فرهنگی بافق | ۱۹۳



(تصویر-۶): شخصی که مهارت هرس و قربانی درختان نخل را داشت، استاد محمود (اوس محمود)، بافق (منبع: نگارنده)



(تصویر-۷): پنیر خرما یا دل خرما، بافق (منبع: نگارنده)

مغ به معنی نخل از ریشه مُغ: واژه مغ به معنی نخل از ریشه مُخ صور گوناگونی در فارسی به معنی درخت نخل است که از زبان پهلوی به فارسی امروز رسیده است. «مخ بالفتح و سکون خای معجمه. و درخت خرما را نیز گویند و لهذا خرماستان را که نخلستان باشد مخستان گویند» (پادشاه، ۱۳۶۳: ۳۸۸۳). در زبان پهلوی *muṣ*، *mōg* و *mug* به معنای «خرما بُن» است و با کلمه مغ به معنای مغز نیز قرابت دارد. دلیل آن این است که اصل نخل سر بزرگ آن است. به همین ترتیب کلماتی منشعب از این واژه از این قراند: مخور؛ نخلبان یا آرایش دهنده برگ و خوشه‌های نخل (در پهلوی مُوگر: موگ یا موغ در پهلوی به معنی نخل است)، مُخَبُر (استان بوشهر)، مُحَر (مخ‌گر در جهرم) و مَج ایوار (در بلوچستان) که شغلی قدیمی در بین کشاورزان درختان خرما است که در نواحی جنوبی ایران رواج دارد. در بافق استان یزد نیز واژگان گوناگونی هم‌خانواده با «مغ» وجود دارد از آن جمله «تیرمغ» به معنی شاخه‌های سنگینی که در نزدیکی تنه نخل می‌روید و در گذشته برای پوشانیدن سقف استفاده می‌شده است؛ تصویر (۸). از دیگر واژگان مرسوم در استان یزد مغستان به معنی نخلستان است: «آبادی‌ها همه خرماستان است یعنی مغستان است. «مغ» معنی نخل دارد» (قلمسیاه، ۱۳۷۹: ۲۰۷). در برخی فرآورده‌ها و محصولات حصیری بافق مانند «سبد مُغی» نیز، واژه «مغ» وجود دارد؛ علاوه بر این حتی مواد رنگزا جهت رنگرزی الیاف نخل را در بافق «جوهر مُغ رنگ‌کنی» می‌گویند. از دیگر کلماتی که در ارتباط با نخل در میان حصیربافان بافق رایج است، می‌توان به «شاخ مغ» اشاره کرد؛ همین‌طور بافندگان حصیر بافق از «مغ نریدن» به معنی رشته‌رشته کردن برگ نخل استفاده می‌کنند.^۱

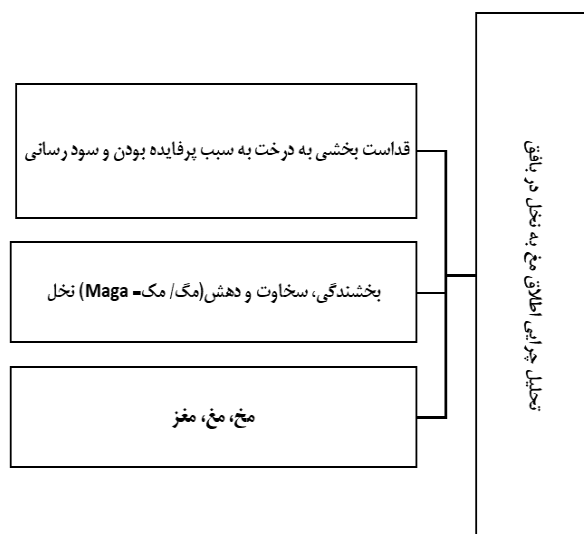
در مجموع اطلاق «مغ» به نخل یا درخت خرما در بافق علل گوناگونی دارد که می‌توان در سه دسته؛ قداست‌بخشی به درخت به سبب پرفایده بودن و سودرسانی، بخشندگی، سخاوت و دهش نخل و قرابت مفهومی با واژگان «مخ» و «مغز» طبقه‌بندی کرد؛ تصویر (۹).

1. Tir-e moq

۲. اطلاعات به دست آمده حاصل گفت‌وگو و مصاحبه با جامعه حصیربافان شهرستان بافق طی پژوهش میدانی در فروردین ماه ۱۴۰۳ است.



(تصویر-۸): تیرمغ، بافق (منبع: نگارنده)



(تصویر-۹): تحلیل چرایی اطلاق مغ به نخل در بافق (منبع: نگارنده)

۹. نتیجه گیری

این پژوهش به تفصیل به واکاوی ریشه‌های اطلاق واژه «مغ» به برگ نخل در منطقه بافق همت گمارد. با بررسی دقیق و نظام‌مند فرضیات گوناگون و ارزیابی آنها در پرتو مستندات

تاریخی معتبر، این مقاله تبیینی علمی از چرایی این تسمیه ویژه ارائه داده است. یافته‌های حاصله، ابعاد نوینی از تعاملات فرهنگی، زبانی و تاریخی منطقه را روشن ساخته و به درک عمیق‌تری از سیر تحول و کاربرد این واژه در بستر محلی رهنمون می‌شود؛ نخست، از آنجا که نخل سودمند و بارآور است و فایده و اثربخشی آن فراتر از درختان بی‌بار (دار) می‌نموده، مقدس و نظرکرده دانسته‌اند؛ زیرا تمام اجزای درخت خرما در نظام خوراک، پوشاک و ابزار و لوازم زندگی مفید بوده است، مَغ نام نهاده‌اند. حدس دوم مرتبط با بخشندگی و دهش نخل بود. سودمندی نخل، مصداقی از دهش و سخاوت (Maga) بوده است و به تدریج ساخت واژه‌ای شبیه به «مگ»، «مک» به نشانهٔ سخاوت نخل ساخته شده است و در برخی مناطق چون سیستان و بلوچستان همچنان «مک» و در بافق «مغ» رواج یافته است. مغ در دین زردشتی نوعی مربی جان و آیین پیروان تلقی می‌شده؛ از طرفی دیگر چون از یک اصله نخل، بسیاری از لوازم زندگانی انسان و خوراکی‌ها به دست می‌آمده است آن را پروراندۀ جسمانی انسان دانسته و نخل و موبد را به همین لحاظ «مغ» گفته‌اند. انگاره‌ای دیگر معطوف بود به دارابودن مغز در نخل همانند انسان که به همین سبب در برخی نقاط آن را «مخ» نامیده‌اند. نتیجه آنکه از نخل به سبب پرفایده بودن و سودرسانی، بخشندگی، سخاوت و دهش و مخ یا مغ به معنی مغز و به نحوی در ارتباط با انسان و صفات و ویژگی‌های انسانی مانند سخاوتمندی و دارا بودن مغز چنین نام پذیرفته است.

فهرست منابع

- ابراهیمی، مصطفی و دیگران (۱۴۰۰)، «نخل و خرماي فارس در سده‌های نخستین اسلامی از منظر جغرافیای تاریخی»، پژوهش‌های تاریخی، ۵۷ (۵۱)، صص ۳۹-۵۴.
- استرابون (۱۳۹۶)، *جغرافیای استرابو سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان*، ترجمهٔ همایون صنعتی‌زاده، چاپ اول، تهران: دکتر محمود افشار.
- اقتداری، احمد (۱۳۵۴)، *دیار شهریاران (جلد نخست: آثار و بناهای تاریخی خوزستان- بخش دوم)*، چاپ اول، تهران: انجمن آثار ملی.
- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴)، *تاریخ اساطیری ایران*، چاپ اول، تهران: سمت.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۴)، «بن مایهٔ اساطیری روییدن گیاه از انسان و بازتاب آن در شاهنامه و ادب

پارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۳۸ (۵۰)، صص ۱۰۵-۱۳۲.
باقری، مهری (۱۳۸۰)، *واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی*، چاپ اول، تهران: قطره.
بلوکباشی، علی (۱۴۰۲)، *مردم‌شناسی دین (مناسک و آیین‌های مذهبی در ایران)*، چاپ اول، تهران:
دکتر محمود افشار.

بهار، مهرداد (۱۳۹۵)، *بندهش (قرنغ دادگی)*، چاپ پنجم، تهران: توس.
بهار، مهرداد (۱۴۰۲)، *از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور*، تهران: نشر چرخ.
پادشاه، محمد (۱۳۶۳)، *فرهنگ آندراج*، چاپ دوم، تهران: کتابخانه خیام.
پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۶)، *یشت‌ها*، به کوشش بهرام فره‌وشی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
تسلیم جهرمی، فاطمه (۱۴۰۲)، «تحلیل اساطیر آفرینش و باروری در باورها و رسوم عامیانه جنوب
ایران درباره نخل (با تکیه بر شهرستان جهرم)»، *پژوهش‌های ادبی*، ۲۰ (۸۱)، صص ۴۵-۷۱.
تسلیم جهرمی، فاطمه (۱۴۰۳)، «بررسی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به نخل و نخلداری در لهجه
جهرم»، *ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین*، ۱۴، صص ۴۵-۷۶.
تفضلی، احمد (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ سوم،
تهران: سخن.

ثابتی، حبیب‌الله (۱۳۴۴)، *درختان و درختچه‌های ایران*، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
جانب‌اللهی، محمد سعید (۱۳۹۸)، «یزد و بافق؛ دست‌بافته‌ها و حصیر بافت‌ها»، *نشریه فرهنگ
مردم ایران*، شماره ۵۷ و ۵۸، صص ۱۳۳-۱۴۸.
دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، *لغت‌نامه دهخدا*، شماره مسلسل ۲۱۲: شماره حرف «م» (بخش دوم): ۶،
تهران: دانشگاه تهران.

رضی، هاشم (۱۳۶۶)، *تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی*، چاپ اول، تهران: فروهر.
رضی، هاشم (۱۳۸۵)، *وندیاد (وی. دَنُو. داته - جلد اول: فرگردهای ۱-۸)*، چاپ اول، تهران: بهجت.
ستوده، منوچهر (۱۳۳۵)، *فرهنگ کرمانی*، چاپ اول، تهران: فرهنگ ایران‌زمین.
سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی، محمدعلی (۱۳۹۲)، *سفرنامه سدیدالسلطنه (التدقیق فی
سیرالطریق)*، تصحیح و تحشیه احمد اقتداری، چاپ اول، تهران: دکتر محمود افشار.
سعادت، مصطفی (۱۳۹۹)، «پراکنش جغرافیایی واژه‌های نخل، درخت خرما و مغ و چرای مغ
نامیده شدن درخت خرما در شماری از گویش‌های ایرانی»، *پژوهشنامه فرهنگی هرمنگان*؛ ۱۳ (۱۸)،
صص ۴۵-۶۱.

شوالیه، ژان و گریبان، آلن (۱۳۸۲)، *فرهنگ نمادها (جلد سوم - حرف «ح» تا «س»)*، ترجمه سودابه

- فضایلی، چاپ اول، تهران: جیحون.
- صدقی، حسین (۱۳۹۸)، *سرو نامه: نشانه‌شناسی نقش سرو در خانه‌های تاریخی فاخر کاشان*، چاپ اول، تهران: کتاب‌سرای میر دشتی.
- ضابطی جهرمی، احمد (۱۳۸۹)، *پژوهش‌هایی در شناخت هنر ایران*، چاپ اول، تهران: نی.
- طوسی، محمد بن محمود بن احمد (۱۳۴۵)، *عجائب‌المخلوقات*، به اهتمام منوچهر ستوده، چاپ اول، تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- فروه‌وشی، بهرام (۱۳۸۱)، *فرهنگ فارسی به پهلوی*، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- فریزر، جیمز (۱۳۸۸)، *شاخه زرین: پژوهشی در جادو و دین*، ترجمه کاظم فیروزمند، چاپ ششم، تهران: آگاه.
- قاسم‌پور مقدم، حسین و سعیدی، سهراب (۱۳۹۸)، «تحلیل جایگاه نخل در ادبیات شفاهی و فرهنگ عامه مردم میناب»، *فرهنگ و ادبیات عامه*، ۷(۲۵)، صص ۱۰۵-۱۲۶.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۶۱)، *عجایب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات*، به تصحیح و مقابله نصرالله سبوحی، چاپ دوم، تهران: عطار.
- قلمسیاه، اکبر (۱۳۷۹)، *یزد در سفرنامه‌ها (جلد دوم)*، چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات گیتا.
- کریم‌نیا، مینو (۱۳۸۴)، *نخل در فرهنگ ایرانی*، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مردم‌شناسی با همکاری اداره کل امور فرهنگی.
- کلاه‌کج، منصور و بنی‌تمیم، مهناز (۱۴۰۱)، «مطالعه قوم‌نگاری حصیربافی مردم عرب خوزستان»، *هنرهای صناعی ایران*، ۵(۸)، صص ۷۴-۵۹.
- مالینوفسکی، برانسیلاو (۱۳۸۹)، *سه گزارش از زندگی اجتماعی مردم بدوی (ابتدایی‌ها)*، ترجمه اصغر عسکری خانقاه، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- متین، پیمان (۱۳۹۲)، *گیاهان آیینی در فرهنگ و فولکلور ایران*، چاپ اول، تهران: فرهامه.
- هنری، مرتضی (۱۳۵۱)، «اهمیت درخت خرما در زندگی مردم خور»، *یغما*، ۲۵، صص ۲۱۲-۲۱۹.
- هینلز، جان راسل (۱۳۶۸)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ اول، تهران: چشمه.

Transliteration

- Amouzgar, Jaleh (1994). *Mythological History of Iran*, First Edition, Tehran: Samt.
- Aydenlou, Sajjad (2005). The mythological theme of "plant growing from man" and its reflection in the Shahnameh and Persian literature", *Journal of the Faculty of Literature and Humanities of Mashhad*, 38(50): 105-132.
- Bagheri, Mehri (2001). *Historical Phonology of Persian Language*, First Edition, Tehran: Ghatreh.
- Bahar, Mehrdad (2016). *Bondaresh (Farnbagh Dadagi)*, Fifth Edition, Tehran: Toos.
- Bahar, Mehrdad (2023). *From Myth to History*, Compiled and Edited by Abolghasem Esmacilpour, Tehran: Chark Publishing.
- Blokbashi, Ali (2023). *Anthropology of Religion (Rites and Religious Rituals in Iran)*, First Edition, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar.
- Chevalier, Jean (2003). *Dictionnaire des symboles: mythes, reves, coutumes*, translated by Sudabeh Fazaeli, first edition, Tehran: jehōūn.
- Dehqodā, 'Alī Akbar (1994). *Loġat-nāmeḥ-ye Dehqodā*, serial number 212: letter "M" number (part two): 6, Tehran: University of Tehran.
- Ebrahimi, Mostafa and others (2021). Palms and Dates of Fars in the Early Islamic Centuries from the Perspective of Historical Geography, *Historical Research*, 57(51): 54-39.
- Eghtedari, Ahmad (1975). *Dīyār-e Šahrīārān (Volume One: Historical Monuments and Monuments of Khuzestan - Part Two)*, First Edition, Tehran: National Monuments Association.
- Farahvashi, Bahram (2002). *Persian dictionary in Pahlavi*, third edition, Tehran: University of Tehran.
- Frazer, James George (2009). *The golden bough: a study in magic and religion*, translated by Kazem Firouzmand, sixth edition, Tehran: Agah.
- Ghalamsiyah, Akbar (1990). *Yazd in Travelogues (Volume 2)*, First Edition, Tehran: Gita Publishing House.
- Ghasempour Moghadam, Hossein and Saedi, Sohrab (2019). Analyzing the place of palm in oral literature and folk culture of Minab people, *Culture and Popular Literature*, 7(25): 105-126.
- Henry, Morteza (1972). The Importance of the Date Palm in the Lives of the Khorezm People, *Yaghma*, 286:219-212.
- Hinnells, John Russell (1989). *Persian mythology*, translated by Jaleh Amouzgar and Ahmad Tafazzoli, First Edition, Tehran: Chešmeh.
- Janebollahi, Mohammad Saeed (2019). Yazd and Bafgh; Handwoven and Woven Mats, *Iranian Folk Culture Journal*, No. 57 and 58: 133-148.
- Karimnia, Minoo (2005). *Palm in Iranian Culture*, First Edition, Tehran: Anthropological Research Institute in Cooperation with the General Directorate of Cultural Affairs.
- Kolahkaj, Mansour and Bani Tamim, Mahnaz (1992). An Ethnographic Study of Basketry (Mat Weaving Products) by Arab Ethnicity in Khuzestan, *Iranian Industrial Arts*, 5(8): 59-74.
- Malinowski, Bronislaw (1990). *Trois essais sur la vie sociale des primitifs*, translated by Asghar Askari Khanqah, First Edition, Tehran: Scientific and Cultural.
- Matin, Peyman (2013). *Ritual Plants in Iranian Culture and Folklore*, First Edition, Tehran: Farhameh.
- Moḥammad Tūsī (Moḥammad b. Maḥmoūd b. Aḥmad Tūsī) (1966). *'Aġā'ib ul-Maḳlūqāt*, edited by Manouchehr Sotoudeh, First Edition, Tehran: Translation and Publishing House.
- Padash, Mohammad (1984). *Farhang Anandraj*, Second Edition, Tehran: Khayyam

- Library.
- Pourdavoud, Ebrahim (1977). *Yašt-hā*, With the Effort of Bahram Farahvashi, Third Edition, Tehran: University of Tehran.
- Qazvīnī, Zakaryā b. Moḥammad b. Mahmoūd (2008). 'Aǰā'eb ul-Maḳlūqāt wa 'Arā'eb ul-Mūǰūdāt, edited and compared by Nasrollah Sabbouhi, second edition, Tehran: 'Attār.
- Razi, Hashem (1987). *History of Iranian Religious Studies*, first edition, Tehran: Forōūhar.
- Razi, Hashem (1996). *Vandīdād (V. Daev. Data - Volume 1: Sections 8-1)*, first edition, Tehran: Bahjat.
- Saadat, Mostafa (2019). Geographical Distribution of the Words Nakhl, Date Tree, and Magh and Why the Date Tree is Called Magh in a Number of Iranian Dialects, *Cultural Journal of Hormozgan*; 13(18): 45-61.
- Sabeti, Habibollah (1965). *Trees and Shrubs of Iran*, First Edition, Tehran: University of Tehran.
- Sadīd ul-Salṭaneh Mīnābī Bandar 'Abbāsī, Moḥammad 'Alī (2013). *Safarnāmeḥ-ye Sadīd ul-Salṭaneh (Al-Taddīq fi Saīr ul-ṭarīq)*, corrected and annotated by Ahmad Eghtedari, first edition, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar.
- Sedghi, Hossein (2019). *Sarv-nāmeḥ: Semiotics of the role of cypress in the historical houses of the noble people of Kashan*, first edition, Tehran: Mīr Daštī Bookstore.
- Sotoudeh, Manouchehr (1956). *Kermani Culture*, first edition, Tehran: Culture of Iran.
- Strabo (2017). *Strabons Geographika, Lands Under the Achaemenids*, Translated by Homayoun Sanatizadeh, First Edition, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar.
- Tafazzoli, Ahmad (1999). *History of Pre-Islamic Iranian Literature*, with the Effort of Jaleh Amouzgar, Third Edition, Tehran: Sokhan.
- Taslim Jahromi, Fatemeh (2023). Analysis of Creation and Fertility Myths in Southern Iranian Folk Beliefs and Customs Regarding Palm Trees (Focusing on Jahrom County), *Literary Studies*, 20(81): 45-71.
- Taslim Jahromi, Fatemeh (2024). A Study of Words and Terms Related to Palm Trees and Palm Cultivation in the Jahrom Dialect, *Literature and Local Languages of Iran Zamin*, 14: 45-76.
- Zabeti Jahromi, Ahmad (2009). *Researches in the understanding of Iranian art*, first edition, Tehran: Ney.

‘Mokh’ as an Identity Marker in the Cultural Fabric of Bafgh

Extensive Abstract

Introduction: In every geographical area surrounding date palm groves, a subculture has formed, and Bafgh is no exception in this respect. With an awareness of similarities and differences in the cultural components of the regions with date palm trees, anthropological studies are dedicated to recording objects, methods, practices, beliefs, and various cultural examples. On this basis, the cultural ecology of Bafgh is also of great significance. The environment of Bafgh, in interaction with culture, has shaped traditional livelihoods and related matters such as specialized vocabulary. Before the discovery of the Bafgh iron ore mine, the primary occupation of the people was date palm cultivation and related trades like mat weaving. Due to the importance of preserving and reviving Bafgh's intangible cultural heritage, this article, relying on the framework of interpretive ethnography, which probes culture based on its semantic dimension, analyzes the meaning of ‘Mokh’ among local actors. Naming the date palm as ‘Mokh’ in Bafgh is a cultural sign, and the present study is primarily an attempt to examine why the date palm is named ‘Mokh’. In other words, aware of the distinctive use of certain terms related to the date palm and its cultivation, the question is ‘Based on historical written sources, what hypotheses underpin the naming of the date palm as ‘Mokh’?’

Various words exist in Iran's local dialects whose etymologies have been less traced due to their frequent repetition; among them is ‘Mokh’ or the date palm tree in the linguistic context of southern Iran. Understanding the causes of the formation and attribution of names ensures that words do not gradually turn into suspended shells but are transmitted based on semantic layers. Based on this approach, various sources were studied. Taslim Jahromi (2024), for instance, in their article entitled "Examining Words and Terms Related to Date Palms and Date Cultivation in the Jahrom Dialect," tried to study and classify 200 words and terms related to date palms and their cultivation in Jahrom through documentary and field methods. Sa'adat (2020) in the article "Geographical Distribution of Date Palm, Tree, and Mogh, and the Reason for the Date Palm Being Called Mogh in a Number of Iranian Dialects," while examining the word "date palm" in current dialects, the country's standard language, and Pahlavi language, studied the tree from a botanical perspective. Regarding its

being called "Mogh," she believes that Aryans were not familiar with the date palm tree, and when they entered Iran and reached southern Iran, they noticed the natives' belief in the sanctity of the palm. From then on, since they had no word for it, they named it 'Mokh'; she also mentions the generosity of the date palm tree. Janbollahi (2019) in the article "Yazd and Bafgh; Hand-woven and Mat-woven Products," refers to the naming of the date palm in Bafgh and mentions 'Mokh.' Henry (1972) in the article "The Importance of the Date Palm in the Life of Khor People," points to the naming of the date palm as 'Mokh.' However, none of the written sources have addressed the various dimensions of why the date palm is named "Mogh," especially within the specific study area of Bafgh, nor have they examined different factors. Therefore, the present article is innovative in that it specifically addresses Bafgh in Yazd province, examines four different hypotheses, and the achieved result is novel.

Method: This is a qualitative study. Based on its nature and approach, it is considered historical research, concerned with analyzing past events. Relying on historical sources and valid scientific documents, the reasons for naming the date palm 'Mokh' in Bafgh were investigated. In line with this purpose, an attempt was made to base the study on reliable written sources. Furthermore, the research method is descriptive-analytical, as it examines a specific word within the linguistic context and traditions of Bafgh. Data collection in the historical section was library-based, while the descriptive part utilized observation and field interviews.

Findings: The findings shed light on the cultural, linguistic, and historical interactions of Bafgh and lead to a deeper understanding of the evolution and usage of this word in the local context. First, since the date palm is beneficial and fruitful, and its usefulness and effectiveness seemed beyond that of non-fruit-bearing trees, it was considered sacred and blessed. Because all parts of the date palm were useful as food and for clothing, tools, and household items, it was named 'Mokh.' The second conjecture was related to the generosity and giving nature of the palm. The usefulness of the palm was an example of giving and generosity (Maga), and gradually a word form similar to "Mog," "Mok" was created as a sign of the palm's generosity, and in some areas like Sistan and Baluchestan, "Mak" is still common, and in Bafgh, 'Mokh' became prevalent. In the Zoroastrian religion, a 'Mokh' was considered a kind of tutor. On the other hand, since many human necessities and foodstuffs were obtained from a single palm tree, it was also seen as nurturing humans physically, and for this reason, both the palm and the priest were

| «مُغ» به مانند نشان هویتی در بافت فرهنگی بافق | ۲۰۳

called 'Mokh.' Another notion focused on the palm possessing a 'brain' (terminal bud/heart) like humans, which is why in some areas it is called "Mokh."

Conclusion: It can be concluded that the date palm has been given this name due to its high utility and benefit, generosity, munificence, and "Mokh" or 'Mokh' meaning 'brain,' which are, in a way, related to humans and human attributes and characteristics such as generosity and possessing a brain (intellect).

Keywords: Cultural ecology, Plant sanctification, Sacredness of the date palm, Ethnography of Bafgh, Mogh in Bafgh Folk Culture.